

## جلیل شالا چشمه دو شعر

۱

آرام می‌روم چون جنگلِ اجدادی  
و چون دشمنی در کار نیست  
آواز قیچی شده‌ی بیابانم را  
همچون حرکتِ کوچکِ شاخه‌های درختم  
به قضاوت می‌گذارم:  
«این جا چه کسی از نگهبانِ مردگان پرس و جو می‌کند؟»  
راستگوتر از من  
بیخِ خاک  
در عاشقانه‌ای بی‌امان با هوا  
می‌لغزد بر زنان  
کودکان  
خواب‌های از دست رفته.

خود را دست کم گرفتم و  
بالا که افتادم  
زمین گردویی بود  
که تنها لبم را سیاه می‌کرد.  
همه گفتند: رفیق!  
و چنان درختم را تکاندند  
که بوی هیچ توت سفیدی  
بر شاخه‌ها نماند  
تنها پرتابه‌ای از نور ماه  
بر صورت مادرم  
هنوز  
شکل مردن‌اش را  
برایم زنده نگه داشته.